

مکمل فارسی ڈکشنری

غیاث اللغات

مع

منتخب اللغات و چراغِ ہدایت

جدید ترتیب میں جملہ صفحات پر مشتمل جلد و مسلم میں

امتیازی ایڈیشن

تالیف: مولانا محمد غیاث الدین بسال ۱۳۲۲ھ

مع مضافات: مختصر اللغات من تصنیف مولوی حفیظ

قدیمی کتب خانہ مقابل آرام باغ کراچی

مکمل فارسی ڈکشنری

غیاث اللغات

مع

منتخب اللغات و چراغِ ہدایت

جدید ترتیب میں جملہ صفحات پر مشتمل جلدی و تسلیم میں
۱۳۱۶

امتیازی ایڈیشن

تالیف: مولانا محمد غیاث الدین۔ بسال ۱۳۲۲ھ

مع مفسرہ: مختصر اللغات من تصنیف مولوی حفیظ
اضافات

تذری کتب خانہ۔ آرام باغ۔ کراچی



صراح لالی بیان و صحاح جواہر بتیان حمد محمودیت کہ در گیتای قاموس اسم سائیش تاج اسامی ارباب فرنگ است۔ و لطائف
 کارستان قدرتش بحدیست زبان گوید باحصائے عملش از فرط بیسامانی خویش دلتنگ بلوامع شمس معرفش معدن قلوب بحر الجواہر
 عرفان۔ و بمفتاح عنایتش کنز اسرار دشوار سخت آسان بپن کشف بعض اسرارش دولت بہائگیری قلم تیسر۔ و شہسوار سخن بر کاتب سی نامش
 مؤید مظفر و حصول قنیہ رشیدیت بہ گہر زری لغت ہندیست کہ رہ گم کردگان ظلمت آباد غوایت بر چراغ ہدایت در شہرستان عنایت
 رسانیدہ و بصہبصام وحی منزل کہ بر ثبوت رسالتش برہان قاطع است بیخ کفر منقطع گردانید۔ اشاعت انوار فیض ہدایت سراج اسلامش جو
 افتخار عرب مکرم۔ و بہوب نام فردوس شہام دین تہنیش باعث بہار عجم۔ جند مطلع منتخب دیوان نبوت کہ بسر زبند ذکر استائش جان
 نگیں سرری۔ و بقدر مکرر محامد آل الطہار و چار شربت مدائح صحاب خیار دل حزین را از تلخی اندوہ خویش وری اما بعد بر بی عالم
 آراستی انشتان روشن ضمیر معنی نماید کہ چون بعضی از اجہاد دریم و علم و تشرافی بر یافت صحت لغات و معانی آن بتلاش کتب بہر سو
 میگردد باند با وجود ہم رسیدن یک کتاب بمطلب نرسیدند۔ ناچار ازین ہیچان استکشاف آن نموده بجهت تسہیل تدریس کتب و
 استدعای کتاب کافی میگردد۔ لہذا مصنف عبادت العالمین **غیاث الدین بن جلال الدین بن شرف الدین** صاحب
 شاہنم و نور جہانم ساکن بلدہ مصطفیٰ آباد عرف راہبورتعلق برگزشتہ شاہ آباد لکنؤس کار سنجیل مضاف صوبہ دارالخلافہ شاہ جہان آباد وجود
 و فور علائق و کثرت افکار و ازدحام درس و تدریس طلبا و اشتغال تالیف و تصنیف بعض کتب مثل مفہام الکنوز شرح سکنر نامہ و لغت باغ و
 بہار و انشائات و قصائد وغیرہ در عرصہ پہارہ سال بعبارت سہل عام فہم این کتاب تالیف نموده کہ مشتمل بر تحقیق علیہ معانی
 لغات ضروریہ کثیر الاستعمال عربیہ و فارسیہ و ترکیہ و کنایات و اصطلاحات و مباحث بعض علوم کہ درین کتب مندرج است گلستان و بوستان
 سعدی و یوسف زلیخا جامی و نیز گشت غنیمت انشاءے امان اللہ حسینی و انشاءے مادھورم و انشاءے یوسفی و انشاءے نصیر و انشاءے
 جامع القوائین خلیفہ شاہ محمد و کشائش نامہ شخصی طوطی نامہ ضیاء الدین بخشی و بہار دانش عنایت اللہ و رسالہ عبدالواسع ہنسوی
 و مجمع السالغ نظام الدین احمد و نصاب البوصیر ذراہی و انوار سہلی حسین و اعظا کاشفی و مکاتبات علامی ابو الفضل انشاءے طاہر و حیدر
 ظہیری تقرشی و دلدمن قیاضی و سکنر نامہ و مخزن اسرار نظامی و مثنوی و دیوان نامر علی و دیوان صائب دیوان خواجہ حافظ
 قران السعدین خسرو و شفقہ العراقین و قصائد خاقانی و قصائد انوری و توقیعات کسری و گل کشتی میر سجات و زمانہ بازار و قضا
 و سنن ظہری رسائل طغرای شہمی و سن عشق و دقان نعمت خان عالی و قصائد عرفی و قصائد بدیع چانچ و مثنوی مولوی روم

و اخلاق نامری شیخ نیرالدین طوسی و دیگر کتب فارسی و کتب طبیه و غیره و صحت اکثر الفاظ و محاورات و بقراط احتیاط در تحقیق لغات
این صحیفه موجود در دست کتاب لغت الکفای که در هزاره سی و پنجم التاجانوده شد بقاموس شیخ محمدالدین محمد فیروز آبادی و صحاح و
جوهری و سراج الوافضل و عمده کتب اللغات ملاروف محمد منتخب اللغات ملا عبدالرشید که از رشیدی عربی نیز گویند و بحر الجواهر محمد
بن یوسف لبالب الباب جلال الدین سیوطی و کشف اللغات محمد عبدالرحیم و مدار الافاضل شیخ الهدی اهرندی و مؤید الفضلا
محمد لاد و لطائف اللغات عبداللطیف فردوس اللغات عطار الشکر برهان قاطع محمد حسین مختص به برهان و فرهنگ بهانگی عربی طالب الیوم
حسین انجور رشیدی فارسی ملا عبدالرشید مذکور و چراغ هدایت و سراج اللغات مرزح الدین علیخان آرزو و مصطلحات اشعری و ارسطو
و جواهر المحروف و بهار عم شکرچند و بهار و فرهنگ کوری جلال محمد قاسم و لغات ترکی و منزل الافلاط و شمس و شرح مقامات حریری و رساله
مهرات عبدالرشید و مجمع اللغات ابو الفضل بن مبارک شرح الشعراء عبدالباسط و بهار شرح نقاب ابو نصر فراہی اول از محمد بن یحیی
دشت بیاضی دوم از یوسف بن مانع سوم از نظام پروی چهارم لاوری و بعضی تفاسیر مثل حسینی و بیضاری و مدارک بحر مواج و درذب
اللغات و لغات الفنون و زبده العوائد و این کبری و تقویم البلدان و حدود الامراض و رساله اولی الخواص محمد بن حاج و چندین
رسائل قواعد فارسی و فضول اکبری و بهار بردی و کتب علمیات و طب رسائل عروض و موسیقی و نجوم و لغات و تذکره و شرح لغات
و دیگر کتب که بیان آنها موجب تطویل است حرف اول لغت را باب حرف ثانی را فصل مقرر ساخت و بجهت زود یافتن لغت مطلوب عمده
ترتیب خنیز برداخت و در بعضی جا برای آسانی فهم اشکال هم تحریر نموده و نیار بند تحت هر لغت نام کتابی که آن لغت از آن تحقیق رسیده
مرقوم کرده مگر بعضی جا این التزام ترک نیز شده است اختلاف و اتفاق کتب هم بیان ساخته و برای دریافت لغت ترکی و یونانی و عبرانی
و رومی و هندی و معرب در کتب اشارت و چون بسبب موافق فصل لغت عربی و فارسی را علوه نوشتن نتوانست لهذا بنا بر ساخت لفظ
عربی و فارسی علامت بیان کرده میشود هر لغت که سند آن از قاموس یا طرح یا منتخب یا کنز یا بحر الجواهر باشد عربیت و اگر سند آن از بهانگی
یا رشیدی یا برهان یا سراج اللغات باشد فارسی است و در سند دیگر کتب احتمال هر دو زبان باقی است ازین جهت چند آثار و علامات دیگر بیان
کرده می آید بدانکه هر لغتیکه در آن حرفی ازین حروف ششگانه که نامی مثلثه حای هم و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین هم و قاف باشد در
آید عربیت دیگر آنکه هر لغتیکه در آخر آن تالی فوقانی یا قبل منقوع باشد عربیت دیگر آنکه هر لغتیکه اولش همزه که بالف شهرت دارد واقع شود
و قبل از حرف آخر نیز الف باشد عربیت دیگر آنکه هر لغتیکه با تیش همزه که مشهور بالفست یافته شود یا تالی فوقانی یا میم اکثر چنانست که
عربی باشد دیگر آنکه هر کلمه که بر وزن فکر و شکر یا بر وزن فاعل بحسین باشد اکثر چنانست که عربی باشد پس لغتیکه در آن یکی ازین علامت
مذکور یافته نشود و محتمل که فارسی باشد و هر لغتیکه در آن باء فارسی و جیم فارسی و زای فارسی و کاف فارسی و یا و او و یا و یاء محمول
یا یا قبل آخر آن یک حرف یا دو حرف ساکن باشد فارسی است و از اسمائے بعضی کتب لغت بجهت تخفیف و اختصار لفظ لغات
و غیره حذف کرده چنانچه کشف اللغات و منتخب اللغات و لطائف اللغات و برهان قاطع و مؤید الفضلا و مدار الافاضل
را کشف و منتخب لطائف و برهان و مؤید مدار زشته چون این کتاب فوائد نصاب که غیاث اللغات
موسوم است در سنه یک هزار و دویست و چهل و دو هجری با اتمام رسیده هفت تاریخش باین اسلوب از عالم غیب بعرض
شهر و جلوه گردیده اول میبار فضائل دوم میقل الفاظ سوم خاتم عقلا چهارم نظاره عجائب پنجم اعلام ششم ششم و هفتم کتب

همه تحقیقات کبار درین اثنا بعضی ممان از غلبه شوق مطالعات فرصت نظرانی نداده با وجود عذر بسیار نقلش برشته
 باطراف بردند چون اتفاق نظرانی بنسبت نسبه سابق چیزی محو و اثبات و زیادت و نقصان بوقوع آمد و نشیهای سابق
 بجهت منتشر شدن خود با اصلاح پذیر شدند امید از اهل انصاف و تمیز آنست هر جا که درین کتاب نقصانی پذیرد
 معذور داشته معاف سازند و زبان ملامت را از خصت حرف گیری نداده با اصلاح پروازند من الله التوفیق و منه
 الوصول الى التحقيق و





باب الف

فصل الف ممدوده مع الف
 آئینه سکندر چون سکندر شهر اسکندریه
 در سرحد فرنگ معمر کرد در آن شهر بکناره دریا
 براسه آگاهی از شورش اهل فرنگ مناره
 بنا کرده و آئینه از حکمت و علم ساخته بر آن نهاد
 و دید بانان معین کرد تا پیش آمدن ایشان در آن
 آئینه دیده فوج سکندر را آگاه گرداند و بار
 باین تدبیر شکست دادند و با رسوم دید بان
 غفلت کرد و اهل فرنگ آمد شهر اسکندریه را
 خراب کردند و آن آئینه را در میان دریا انداختند
 چون سکندر را خبر شد باز آن آئینه را از دریا
 بر آورده بر سر مناره نصب کرد از آن وقت
 ایشان بر آن تصرف نیافتند از کشف اللغات
 و برهان دور تواریخ بهیچه العالم مسطور است
 که در شهر اسکندریه بلنیاس بنبرموده اسکندر
 مناره عظیم ساخته بود به بلندی سه صد گز و بر
 سر آن آئینه نصب کرده که قطر آن هفت گز
 و دور آن بست و یک گز بود تقریباً چون
 بلورین در آن نگریستی هر چه در استنبول واقع
 بود سه در آئینه ظاهر می بود -

آئینه دار خادم که آئینه پیش در گذارد
 و معنی مقابل در و برود معنی ظاهر کننده
 عیب یا خوبی -
 آئینه بل الف ممدوده و کسمره و بین مهمل
 یعنی زامیه از لطائف و این متغلوب یا س
 ست که ما خود از یاس باشد -
 آئینه پیل تابه های آهنی مصیقل در جلای
 که در جنگها بالاسه برگستوان پیل وصل کنند
 تا در خم بر پیل زسد از شرح سکندر نامه از
 خان آرزو و سیف الله احمد آبادی -
 آئین زیب آرایش و طرز دستور از
 برهان و در بهار هم نوشته که بلفظ دادن و
 گرفتن و داشتن و گشتن و نهادن و کردن و
 بر انداختن و ساز کردن و ناز کردن
 مستحکم است -
 آئینه پیش نفس داشتن در حالت بیخوشی
 تمام آئینه پیش نفس گذاشته حال متنفس
 در ریاضت کنند اگر آئینه مکر شود زنده است
 و الا مرده -
 آئینه مرکب آئین معنی زیب آرایش

و به نسبت چه از دیدن آئینه زینت و
 آرایش میکنند یا آنکه در صل آئینه بر و آئین
 نر بان گیلان آهن را گویند و ظاهر است
 که آئینه در صل از آهن ساخته شده
 بود از بهار عجم -
 آئین بندی زیب آرایش که در کوه
 و بلاد شهر و بهنگام قدم سلاطین کنند
 از شیدی
فصل الف ممدوده مع بامی موحده
 آبا پدران این مع است که در صل
 ابو بود او مفرد در مع همزه شده آبا گشت
 آب فیض و عزت و رونق و خوبی در شکی
 و تیزی تیغ و طرز روش و نام ماه رومی
 و آن با ماه بجا دون که ماه هند است
 باندک تفاوت مطابقت دارد و نیز بلفظ
 آب آیکه نسبت است چون سرداب سرداب
 و آب معنی سردخانه و گوراب و گوراب بکاف
 فارسی معنی گنبد که بر سر مقابر سازند از لفظ
 و شرح لغاب و کس و بهار عجم -
 آب طرب شراب -

آبدست بمعنی وضو و استنجای آب بمعنی رفتن
 کار و صنعت از شرح قرآن السعدین و بیبا
 عم -
 آب لوج بواو معروف و بیم عربی بمعنی قند
 و بید نیز آمده و لغت معرب آن از شیده
 و برهان -
 آب سرخ شراب سرخ -
 آب منجمد پیاله بلور -
 آب مروارید بیماری نزول آب در روف
 چشم که نابینا میگردد انداز چهار شربت و برهان
 آب سبز بکبر سین هله و سکون نون دریا
 انگ -
 آب در جگر نزار یعنی منفس است از
 رشیدی و برهان -
 آب زرد و بضم دال هله اول و سکون زاء
 مجموعه لوی از رگد آب که پنهان در زیر آن
 آب جاری باشد و طغری بهین معنی آورده و
 یعنی ظرفی تنگ سرکه در آن سوراخها باشد
 که بندی آنرا پنجره گویند از چراغ هدایت
 و بهار عم -
 آب خور و بمعنی نصیب و قسمت بمعنی رودخانه
 و تالاب که مردم و بیبا عم از اینجا آب خورند
 از برهان -
 آبا و ضد در آن بمعنی آفرین و تنایش
 و آبادان مزید علیه بادست از بهار عم -
 آب گوهر بیماری نزول آب در پرده چشم
 که نابینا میگردد انداز چهار شربت و برهان -

آب بخور بمعنی نصیب و قسمت بمعنی رودخانه
 و تالاب و نهی که مردم بیبا عم از اینجا آب خورند
 از برهان -
 آبار بردن بازار در فارسی بمعنی اسرب
 سوخته و در عربی مع بر که بمعنی چاه است
 مکانی در هزه و بازار برهان و غیر آن -
 آبلار رود است در کشمیر -
 آب شخوری زیادت شین مجرد و او معدوله
 روزی و قسمت و محل قامت و جای
 آب خوردن مردم و حیوانات از بهار عم -
 آبشار رگد آب از بالا پنهانی زیر ریزد
 آبگور کاف عربی کسیکه مردم از آب نان
 او نفع برند از بهار عم -
 آب انگور شراب انگوری -
 آب انار شراب سرخ از شرح سکندران
 آب خضر آب حیات -
 آبگیر کبیر کاف فارسی تالاب و حوض از
 رشیدی و کشف و برهان -
 آب خیز بمعنی موج و بمعنی زمینیکه هر جا در آن
 کند آب بر آید از رشیدی -
 آب باز بمعنی شناور -
 آب شیر از شراب -
 آب گردش بیماری که از خوردن آبها
 مختلف خصوصاً در سفر میسرید بمعنی روزی
 و قسمت از بهار عم -
 آب رنگ سفید و شکر در دهن کبری
 صفای رنگ چهره و اندو از گلگون و غازه

گویند شرح دیوان حافظ از بهلول -
 آب خشک پیاله بلور -
 آب سال سین هله بمعنی باغ از بهار عمی -
 آب گل کبیر کاف فارسی کنایه از
 قالب بشری -
 آب حرام شراب -
 آب آینه ریختن درون است
 قهای شخصیکه سفر میروند چند برگ سبز آینه
 گذاشته آب بر آن ریزند که سلامت باز
 آید از چراغ هدایت -
 آب از پی ریختن و کبر لستن آینه
 و چشم تر کردن آینه و آینه از پی
 و شستن اینها اصطلاحات شگون زود
 رسیدن از سفر دانند از مصطلحات -
 آبتین بروزن آبتین نام پدر فریدون
 از بهار عمی و رشیدی -
 آبسالان بمعنی باغ از برهان -
 آبدستان آفتاب که بدان وضو کنند
 آبدست بمعنی وضو و الف نون برمی نسبت
 آبان نام ماه شمس و آن مدت ماندن
 آفتاب است در برج عقرب آن با ماه هند
 که گنمت بانگ پیش مطابقت
 دارد و نام روز دهم از بهار ماه شمس از رشیدی
 آلفا عقرب -
 آبدان تالاب بمعنی ناف آب از برهان
 آب فته در جو آمدن بعد از زوال
 نمت از سر لو کامیاب شدن -

آب روشن در اصطلاح بمعنی رونق -
 آب آتیشین شراب تند
 آب لجه لجام خوردن مطلق العنان
 و خود سر معاش کردن -
 آب بسد کردن از تکاب مرغیانه کردن
 آب جاودان آب حیات -
 آب زردمان رفتن زردمان گردیدن
 کنایه از آب حسرت بدمان آمدن -
 آب دست و پا کسی ریختن و کردن
 کنایه از خدمتگاری او کردن -
 آب یرکاه انداختن مکاری جلدگری
 آب چشم کسی گرفتن ترسانیدن -
 آب نیرکس هشتن سرداوان فریب
 دادن -
 آب لیسان بستن تلاش بجد نمودن
 در حصول آب بنویس نماید اینهمه اصطلاحات
 از مصطلحات -
 آب خوردن اندک توقف کردن از
 شرح سکندرنامه -
 آب خوردن درنگ نکردن از
 رشیدی در بیان -
 آب عن تکلف کردن در سخن آرائی
 از لطائف -
 آب گرفتن بیماری که از فساد آب پیدا
 شود -
 آب روئے کار آوردن رونق و خوبی
 در کار پیدا کردن و عزت آتیاز حاصل نمودن

آب بان خوردن بمعنی تحمل کردن
 از شرح قران السعدین
 آب ندان قسمی از خلوای نفیس و مجازاً
 بمعنی شیرینی و معنی مفت و ضیف و زبون
 و با اصطلاح قمار بازان حریف زبون و
 نادان و نوعی از انار و امرو و از رشیدی
 و چراغ هدایت و بهار عجم و برهان -
 آب شدن شرمندگی شدن از تشبیه
 آب پیوست افکندن رسیدن میوه
 بیخگی و بالغ شدن کودک از چراغ هدایت
 آب در جگر داشتن توانگر و صاحب
 مقدور بودن از برهان -
 آب در دیده داشتن - جای کردن
 آب سخنان تفریح گاهسیت و شیراز
 از مدار الافاضلی -
 آب کمان بمعنی زور کمان از بهار عجم -
 آبرود آبرخ در اصل باضافت معنی
 ترکیبی آن خوبی رود صفای چهره و بمعنی جا
 و اعتبار مجازست و در عین لفظ باضافت
 بنظر بودن باختر شکستن و رفتن مستعمل
 است از بهار عجم -
 آب در جو کنایه از دولت و فرماندگی
 و بمعنی کامیاب -
 آباره بمعنی حساب در شرح اللغات -
 آگینه چیز است مشابیه سنگ شفاف
 که آرا بپندی کلج گویند و معنی شیشه که
 در آن می و گلاب مثل آن نهند معلوم

نیست که ازین هر دو معنی کلام مجازست
 از برهان و شرح لصاب و بهار عجم نوشته
 که آگینه بمعنی شیشه و بلور و آینه و مجازاً
 بمعنی شراب -
 آبخانه مستراح یعنی یا سخا
 آبکامه آبیت ترش که از حموضات
 متعدده راست کنند -
 آب کده آب غیر جاری و انفسرده -
 آب سیه آب عمیق و طوفان آب بمعنی
 آب نزله که در پرده چشم جمع شده نابیناگر
 داند و معنی سیاهی دوات و معنی شراب بمعنی
 نمکت خواری از شرح قران السعدین
 و بهار عجم و شرح سکندرنامه و چهار شربت
 آب بدمان آمده بمعنی کمال شائق
 و شائق چیز مرغوب
 آبای علوی بغم عین مهمل و سکون
 لام بمعنی پدیران بلندی و کنایه است
 از تفلک یا از هفت ستاره سیاره -
 آبی نام میوه که آرا می گویند و هر چه
 که آب تر شده باشد و معنی تراب چنانکه
 میراقیتل در چهار شربت آبی شدن معنی
 بمعنی برهم خوردن معامله نوشته است نام
 رنگی که با سفیدی قدری نیلگون باشد
 و عبرتی بمعنی انکار کننده چرا که اسم فاعلت
 از ابا که بمعنی انکار است -
 آب بازی برای معجزه معنی شاد و رے
 آببازی آب سایندن بیخ درختانرا -

فصل الف ممدومه مع تائی فوقانی
 آتشا بقیر از لطائف -
 آت تبرکی اسپ گویند -
 آتش بید و آفتاب -
 آتش تر شراب
 آتش کار آتش دادن و گرم کردن
 و بیخ و آتشار -
 آتشخوار نام مرغیست که آتش میخورد
 از رشیدی و بعضی گویند که آن جالوریت
 که سندی از اچکور گویند -
 آتشگر بکسکات فارسی چیزیکه آتش از
 مشعل و دیگران بآن بردارند -
 آتش بفتح کس فوقانی هر دو درست است
 از جهانگیری و شرح اللغات و در برهان
 بکست -
 آتش محلول آب گرم در روغن گرم و کنایه
 آتش از شراب با قناری سخی و گرمی -
 آتش زین جالوریت که از آتش گویند
 بیانش در لفظ تفسیر مسطور است بمعنی چتاق
 نیز آمده از شرح سکنده نامه و برهان -
 آتش زبان کنایه از شاعر و فیض کلام
 و نیز زبان -
 آتش بهقان آتشی که دهقانان بتابان
 در مرغ از شک نزد تا چون باران بیارند
 شتاب گیاه لور اید از مؤید الفضلا و برهان
 اکنون زنی که دختر از تعلیم خواندن
 جدا از رشیدی -

آتشکه کا و هر دو کات عربی سیخ آهستی
 با چوب در از که بدان آتش رای شکند
 و مشتعل می کنند -
 آتشگره بکسکات فارسی چیزیکه آتش
 از مشعل و دیگران بآن بردارند -
 آتش زنه چتاق که بی چوبی یا سنجیکه بدان
 آتش رای شکند از شرح منوی -
 آتش نمرودی - آتش عظیم که با حاطر
 یک سنگ نمود برای سوختن ابراهیم علیه السلام
 افزوخته بود و آنقدر حرارت داشت که
 در چهار فرسخ آن ذی حیات نگذشتی
 بحکم الهی آن آتش بر آنحضرت سرود شد
 از میان آن انواع گل در میان پدید آمد
 آتشستی غلبه و جالاک و نیز دست و چلی
 آتش فارسی آتشکه که بعد پادشاهان
 دین زرتشت در فارس بود و آتش از
 نگذاشته می که خاموش شود و نام ضحیکه از
 مار فارسی نیز گویند و آن شری چندست
 که بر بدن ظاهر شود سوزان و با شدت
 درد و در او اهل زرد آب میدارند و این
 مرض غیر آتشکست و بعضی ثانی مجازست
 از معنی اول بمناسبت شدت سوزش
 و در ماندگی از رشیدی -
 فصل الف ممدومه مع تائی مثلثه
 آثار نشانه های قدم و سنه های رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم این جمع است
 از تخب و معنی افعال و اثر می طبیعت چنانکه

اثر آتش سوختن و اثر آب تر کردن و علی
 هذا القیاس در بهار عم زوخته که آثار معنی
 دیوار نیز در کلام استادان آمده و آنچه آثار
 معنی بر وزن در مردم شهرت دارد و در کتب
 لغات عربی و فارسی بتائی مثلثه یا بسین
 جمله یا بمعنی اصلا بنظر نیامده ظاهر است
 بعضی هندوستانیان فارسی تراشست
 چون شهرت گرفته حکم اصطلاح پیدا کرده
 ناچار باید نوشت -
 آتش بکسکات فارسی مثلثه گناهکار از کشف و کفر
 اتمام جمع اتم که بکسر اول بمعنی گناه است
 فصل الف ممدومه مع تائی فارسی
 آجر بنیم جمعی عربی و سکون را سه جمله است
 پنجه یعنی شسته که با آتش پنجه باشد از کشف
 و منتخب -
 آچار مشترکست در فارسی و هندی از
 شرح اللغات بمعنی زمین هموار از بهار
 آجل بکسر جمعی عربی هر چه با جهلت و باور
 باشد و گاهی کنایه از عالم آخرت باشد
 از کشف و منتخب -
 آجال جمع ابل که بمعنی وقت موت
 است و حالا استعمال آن بمعنی مرگ و
 موت باشد -
 آجام جمع اجم که بمعنی جمع اجهت است و
 اجهت بمعنی انبوهی در خان و نسیان
 پس آجام جمع اجم است از کتب اللغات
 آجده - و آجیده نمید و بمعنی درشتی